



فهرست

۲	تعلق اوامر به طبایع یا افراد
۲	مقدمه
۲	محل بحث
۳	سابقه بحث در کتب اصولی
۳	تقریر اول مسئله
۳	مقدمه اول
۴	مقدمه دوم
۴	احتمال اول
۴	احتمال دوم
۵	احتمال سوم
۵	تصویر بحث بر اساس اصالت وجود
۶	جمع بندی تقریر اول
۷	نمره بحث



بسم الله الرحمن الرحيم

## تعلق اوامر به طبایع یا افراد

### مقدمه

یکی از مباحث خیلی مهم که در اصول مطرح است این مبحث است که آیا اوامر به طبایع تعلق می‌گیرد یا به افراد تعلق می‌گیرد. این بحث عنوانی سابقه دار دارد و در کتب متقدمین اصولیون به خصوص از زمان صاحب فصول مطرح بوده است که هل الاوامر متعلقة بالطبیاع او الافراد. آنچه که در ابتدا به ذهن می‌آید این است که مولا زمانی که مثلاً امر به نماز می‌کند، به طبیعت که امر کلی است یا به افراد و خصوصیات افراد، امر می‌کند.

فرق طبیعت و افراد به این معنا است که، چیزی که در خارج (مثل انسان) موجود می‌شود، همیشه فرد آن محفوف به عوارض شخصیه فراوانی است، یعنی نفری که فرد انسان است، از لحاظ اینکه پدر کیست، فرزند کیست، در چه زمان و قرنی متولد شده است و همچنین ده‌ها و صدها ویژگی به همراه دارد که به آن مشخصات فردیه گفته می‌شود. طبیعت هم یعنی آن جهتی که بین این فرد و سایر انسان‌ها مشترک است که همان ناطقیت و حیوانیت است.

### محل بحث

سؤال می‌شود که آیا امر به وجه مشترک که طبیعت نامیده می‌شود تعلق می‌گیرد، به گونه‌ای که مشخصات فردیه در ذیل امر نمی‌آید و بر حسب اتفاق فردی که محقق می‌شود آن خصوصیات را دارد یا اینکه امر بر روی مشخصات فردیه (البته مشخصات فردیه به نحو مردد و مجمل) آمده است. یعنی آنچه که مطلوب مولا است، یک بار طبیعت نماز است، منتهی نماز با عوارض و مشخصات مقصود نیست، فقط الزام خارجی سبب می‌شود که نماز که طبیعت آن مطلوب است در یکی از این غالب‌ها محقق شود، یا اینکه امر تعلق گرفته است به نماز با ویژگی‌ها و خصوصیات (منتهی بین ویژگی‌ها مردد است). آیا تعلق امر به طبیعت و جهت مشترک است و خصوصیت از آن خارج است یا اینکه امر و اراده مولا به خصوصیات تعلق می‌گیرد اما خصوصیات به نحو مردد. این طرح مسئله به این شکل است.



## سابقه بحث در کتب اصولی

غیر از اجود التقریرات و نه‌ایة الافکار و خود کفایه که کتب اصلی است، محاضرات که دیده شود یا اصول آقای وحید یا اصول مرحوم تبریزی ملاحظه شود، بر خلاف بحث قبلی که همه سریع از آن عبور کردند، همه این بحث را به شکل نسبتاً مبسوطی باز کرده‌اند و مورد کندوکاو قرار داده‌اند. چون هم ارزش علمی دارد و احیاناً ممکن است ارزش عملی هم داشته باشد. شاید کسی که به صورت منقح‌تر این مباحث را آورده‌اند مرحوم خوبی و شهید صدر باشند. مرحوم شهید صدر چهار تصویر از این بحث ارائه کرده‌اند و ما هم طبق آنچه مرحوم خوبی و شهید صدر دارند، تصویرهای بحث را عرض می‌کنیم.

اصل اینکه مقصود از این بحث چیست چهار یا پنج تصویر وجود دارد که ما این تصاویر را مبنا قرار دادیم و یک به یک بررسی می‌کنیم، البته به صورت ابتدایی یک بحث مجمل گفته شد که مقصود از اینکه اوامر به طبایع تعلق می‌گیرد یا به افراد تعلق می‌گیرد چیست، اما اینکه حاق و عمق مسئله چیست و این مسئله ناظر به چه مباحثی است در اینجا چند تصویر وجود دارد.

## تقریر اول مسئله

اولین تصویر چیزی است که به مرحوم اصفهانی نسبت داده شده است. (اولین تصویر در کفایه نیست و به تصویر صاحب کفایه بعد می‌پردازیم). گفته شده است که روح این بحث ناظر به یک مبحث فلسفی یا منطقی است و این بحث ناظر به آن مبحث فلسفی یا منطقی است. آن مبحث این است که آیا کلی طبیعی در خارج موجود است یا موجود نیست. این تصویر فکر می‌کنم سومین تصویر در کلام شهید صدر است و در کلام آقای خوبی اولین تصویر است. گفته شده است که روح این مسئله همان بحث وجود کلی طبیعی در خارج است. برای اینکه تصویر اول روشن شود باید ابتدا آن بحث منطقی و فلسفی را در اینجا توضیح دهیم و بعد گفته شود که چگونه این بحث اصولی با آن ربط پیدا می‌کند.

## مقدمه اول

در منطق گفته شده است که چند قسم کلی وجود دارد. کلی منطقی و عقلی و طبیعی. مقصود از کلی طبیعی، طبیعت ماهیات بدون قید کلیت است. اگر طبیعت ماهیات را با قید کلیت در نظر بگیریم یعنی انسان کلی، به آن کلی عقلی می‌گویند. کلی منطقی هم وصف کلی است. کلی عقلی به معنای طبیعت مشروط به کلیت است اما کلی طبیعی به معنای خود کلی بدون قید کلیت و به معنای طبیعت بما هی هی است، عملاً کلی است اما قید کلیت در اینجا شرط نمی‌شود.



وقتی گفته می‌شود انسان کلی، سه مفهوم وجود دارد؛ یکی انسان مقید به قید کلیت است، دیگری مفهوم کلیت است و سومی مفهوم انسان بما هو هو است. این سه مفهوم را کلی عقلی، منطقی و طبیعی می‌گویند. به مفهوم کلی و به انسان مقید به کلی کاری نداریم. انسان مقید به کلی مربوط به ذهن است، چون ظرف تحقق آن ذهن است. مفهوم کلی هم از معقولات ثانی منطقی است و مربوط به ذهن است، لذا مفهوم کلی و انسان کلی هر دو ذهنی هستند و به آن‌ها معقولات ثانی منطقی می‌گویند. محل بحث ما مفهوم سوم یعنی انسان بما هو هو است.

بعد از آن این بحث طرح می‌گردد که انسان به ما هو هو، یعنی کلی طبیعی غیر از فرد است، برای اینکه فرد طبیعی است که همراه با تعداد زیادی از مشخصات فردیه شده است. فرق انسان و زید هم همین است که زید همان انسان است اما همراه با مثلاً صد ویژگی فردی است. به این‌ها عوارض شخصیه یا فردیه می‌گویند که مفرد شیء است و با آن‌ها شیء فردیت می‌یابد. این مقدمه اول ما بود که کلی که گفته می‌شود، گاهی مقصود از آن مفهوم کلی است و گاهی مقصود از آن ماهیت یا قید کلی است و گاهی هم مقصود ما طبیعت بما هی و انسان بما هو هو است.

## مقدمه دوم

مقدمه بعد این است که می‌دانیم در خارج فرد با مشخصات فردیه موجود است، سؤال این است که آیا کلی طبیعی هم در خارج موجود است یا موجود نیست. در اینجا سه احتمال وجود دارد.

## احتمال اول

یک احتمال این است که گفته شود کلی طبیعی یعنی انسان بما هو هو، بالذات در خارج موجود نیست. آنچه بالذات در خارج موجود است فرد است اما انسان بما هو هو در خارج موجود نیست الا بالعرض و المجاز. این یک نظر است که بعضی این‌طور گفته‌اند.

## احتمال دوم

احتمال دیگر این است که کسی بگوید کلی در خارج به طور مستقل موجود است همان‌طور که رجل همدانی می‌گفت. گفته شود که انسان کلی در عرض وجود عمر و بکر و خالد در عالم وجودی دارد. احتمال دوم البته سخن



واضح البطلانی است چون در خارج چیزی بدون مشخصات فردیه نمی‌تواند باشد. هر طور که انسان کلی در خارج فرض گرفته شود حتماً با مشخصات است و لذا نمی‌تواند چیزی غیر از افراد باشد.

### احتمال سوم

احتمال سوم که خیلی از منطقیون می‌گویند این است که کلی در خارج به وجود افراد موجود است و حقیقتاً در خارج طبیعت انسان مصداق دارد، نه اینکه مصادیق، مصادیق بالعرض باشند و نه اینکه در خارج وجودی مستقل از افراد داشته باشد.

اگر گفته شود طبیعت انسان بما هو کلی است این حتماً ذهنی است و هیچ کس نمی‌تواند بگوید که انسان کلی در خارج وجود دارد، بلکه می‌خواهیم ببینیم که آیا انسان بما هو در خارج وجود دارد یا وجود ندارد. پس اینکه آیا انسان کلی بما هو در خارج موجود است یا نیست، محل بحث است. بعضی می‌گویند نداریم مگر بالعرض و المجاز، بعضی می‌گویند به طور مستقل از افراد وجود دارد، نظر سوم هم این است که به وجود افراد و به نحو حقیقت وجود دارد.

### تصویر بحث بر اساس اصالت وجود

بنا بر اصالت وجود هم گفته می‌شود که واقعیت از آن وجود است ولی ماهیت در پرتو آن تحقق می‌یابد. حقیقت از آن وجود است و بالعرض وجود را به ماهیت نسبت می‌دهیم منتهی آنکه می‌گویند کلی طبیعی در خارج موجود نیست الا بالعرض و المجاز، می‌گویند عرض و مجاز اینجا مضاعف است، یعنی غیر از اینکه وجود ماهیت عرضی است اینجا همان وجود عرضی را هم ندارد و با ملاحظه مضاعف، گفته می‌شود موجود است. این بحث سر جای خودش محفوظ است و با تسلیم به اینکه ماهیت در خارج وجود ندارد مگر بالعرض و المجاز، با قطع نظر از این مطلب، بحث این است که ماهیت بما هی آیا موطن وجود آن فقط ذهن است و در خارج فقط بالعرض و المجاز است یا اینکه در خارج هم می‌تواند محقق شود.

تصویر بحث فلسفی همین است که کلی طبیعی غیر از کلی عقلی و منطقی است در تمامی کتب اصلی منطق ما یعنی اساس الاقتباس، شرح اشارات، شرح شمسیه و منطق شفا این مطلب آمده است. کلی طبیعی انسان بما هو می‌باشد. اینکه انسان بما هو در خارج وجود دارد یا وجود ندارد، سه نظریه هست. اول اینکه وجود ندارد مگر بالعرض و المجاز. نظر دوم این بود که وجود دارد و به وجود مستقل از افراد هم وجود دارد، نظر سوم که نظر حق است این می‌باشد که طبیعت و ماهیت بما هی در خارج موجود است اما موجودیت آن به وجود افراد است. وجود خارجی شیء



هم فرد است هم کلی و طبیعت. واقعاً طبیعت انسان در خارج موجود است، واقعاً طبیعت درخت در خارج موجود است ولی نه به وجود مستقل و منحاز از افراد بلکه در ذیل افراد و مشخصات فردیه موجود است.

## جمع‌بندی تقریر اول

با این بحثی که عرض شد تصویر اول در مسئله این است که روح مسئله که گفته می‌شود آیا اوامر به طبایع متعلق است یا به افراد متعلق است، به بحث وجود کلی طبیعی در خارج یا عدم وجود آن در خارج بر می‌گردد. به این بیان که، اوامر تعلق به خارج می‌گیرد و آنچه که اراده مولا است این می‌باشد که نماز در خارج محقق شود. اگر نظر سوم گفته شد، می‌توان گفت که اوامر به طبیعت تعلق می‌گیرد. مولا طبیعت را می‌خواهد، منتهی طبیعی که در خارج موجود است. اما اگر گفته شد که کلی طبیعی لا یوجد فی الخارج و آنچه که در خارج موجود است فقط فرد می‌باشد، در اینجا گفته می‌شود که اوامر به طبیعت تعلق نگرفته است و اوامر به افراد تعلق می‌گیرد. پس این بحث مبنایی و فلسفی در یک بحث اصولی اثر می‌گذارد.

آنچه که متیقن است این است که مولا امر خارجی را مطلوب خود قرار داده است، یعنی وجود خارجی مطلوب مولا است و می‌خواهد آن ایجاد شود. ضمن اینکه در ظاهر کلام مولا، امر بر روی کلی و طبیعت می‌رود، مثل اکرم الإنسان که امر بر روی طبیعت می‌آید. اگر گفته شد که طبیعت در خارج موجود است، گفته می‌شود که امر به طبیعت تعلق گرفته است و طبیعت هم در خارج موجود است پس منعی وجود ندارد اما اگر گفته شد که طبیعت در خارج موجود نیست، باید در ظاهر امری که بر روی طبیعت رفته است تصرف کرد و گفته شود، مقصود مولا وقتی که می‌گوید صلّ، افراد است، چون آنچه که موجود است همان افراد است و اینکه بر روی طبیعت برده است بالعرض و المجاز و در مقام بیان است و واقعاً متعلق امر خود افراد است.

پس تصویر اول این است که این سؤال که آیا اوامر به طبایع تعلق می‌گیرد یا به افراد تعلق می‌گیرد، مبتنی بر این مطلب است که می‌دانیم مولا وجود خارجی را مطلوب قرار داده است و ایجاد آن‌ها در خارج مطلوب مولا است. از طرف دیگر مولا امر را بر روی طبیعت برده است، اگر گفته شود طبیعت موجود به وجود افراد است و قائل به نظر سوم شدیم در اینجا گفته می‌شود که طبایع متعلق امر مولا است منتهی طبایعی که در ضمن افراد بیاید، اما اگر نظر اول را پذیرفتیم و گفته شد که کلی طبیعی لا یوجد فی الخارج بوجود افراد، در این صورت باید گفت که متعلق امر، واقعاً خود طبیعت نیست و متعلق امر واقعاً خود افراد است.



نتیجه این می‌شود که بنابراین که بگوییم کلی طبیعی موجود به وجود افرادش هست، متعلق امر خود طبیعت می‌شود و لازم نیست که افراد و خصوصیات فردیه در زیر امر بیاید. اما بنا بر اینکه بگوییم کلی طبیعی در خارج موجود نیست، حتماً باید متعلق امر، افراد باشد.

### ثمره بحث

ثمره این بحث در جاهایی از جمله در اجتماع امرونهی ظاهر می‌شود. اگر گفته شد که اوامر تعلق به طبیعت می‌گیرد و طبیعت هم می‌تواند در خارج موجود شود، آنچه که متعلق امر قرار می‌گیرد طبیعت است و در جایی که نماز در ارض غصبیه است می‌توان گفت که نماز متعلق امر است و غصب هم متعلق نهی است و این‌ها دو طبیعت هستند و از هم جدا می‌باشند ولو اینکه در خارج با هم شده‌اند ولی متعلق امرونهی دو چیز جدا هستند و لذا اجتماع امرونهی جایز می‌شود. اما اگر گفته شود که متعلق امرونهی افراد است، در اینجا یک فرد بیشتر نیست و نمی‌شود هم غصب باشد و هم نماز باشد (حضرت آقای وحید اشاره به این کرده‌اند که در کلام مرحوم خویی نیست). ثمرات دیگری هم می‌تواند داشته باشد.

این یک تصویر بود که بحثی اصولی متوقف بر یک مبحث منطقی شده است و آن مبحث در بحث اصولی و فقهی ثمره می‌دهد. اگر اوامر و طبیعت به وجود افراد موجود باشد گفته می‌شود که امر بر روی طبیعت آمده است اما اگر طبیعت لایوجد بوجود افراد باشد، در اینجا باید گفت که امر به افراد تعلق گرفته است و ثمره آن هم چیزهای مختلفی است از جمله همین که عرض شد. به محاضرات و دو سه منبعی که معرفی کردم مراجعه کنید تا فردا به بررسی مسئله بپردازیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.